Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



The Right to Resistance: Rethinking the Concept of Civil Disobedience and Its Legitimacy in the Context of the Philosophy of Law

Navid Zamaneh Ghadim[1]*, Aram Abbaspour jalali[2]

1. Assistant Professor, Roshdiyeh Institute of Higher Education, Tabriz, Iran

navid.zamani90@gmail.com

2. Visiting lecturer, Roshdiyeh Institute of Higher Education, Iran.

Abstract

Civil disobedience as one of the means of resistance against injustice and unjust laws has long been discussed in the history of philosophy and law. With the aim of conceptual analysis and investigation of the legitimacy of civil disobedience in modern legal systems, this research investigates different philosophical and legal perspectives in this field. Considering the increase of social protests and civil movements around the world, rethinking the concept of the right to resistance and evaluating its place in the philosophy of law seems necessary. This study was conducted using a descriptive-analytical method. First, the historical and philosophical study of civil disobedience from classical theories such as John Locke, Rousseau and Hobbes to contemporary perspectives is analyzed, and then the relationship between civil disobedience and social justice and human rights is analyzed. The study shows that civil disobedience has always played an important role in challenging unjust legal systems and defending human rights. In democratic systems, the legitimacy of civil disobedience is widely accepted, especially when the disobedience seeks to reform unjust laws. On the other hand, in authoritarian regimes, civil disobedience is often met with severe repression, but remains a key tool for fighting injustice. This research shows that civil disobedience, despite its challenges and limitations, can be considered as one of the legitimate rights of an individual against unjust laws. From the perspective of the philosophy of law, civil disobedience is not only a legal or moral act, but also a human right to resist injustice. As a result, to maintain social justice and defend human rights, civil disobedience should be reviewed and supported in legal frameworks.

Keywords: rights to resistance, civil disobedience, social justice, human rights, philosophy of law

- Zamaneh Ghadim, N., Abbaspour jalali, A. (2025). Right as the Realization of History; A Hegelian Reading of the Dynamism of Law Versus the Static Orientation of the Text-Centered Approach, *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-22

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مجله مطالعات فلسفه حقوق
اندیشکده بین‌المللی کرامت انسانی | انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی | پژوهشکده اخلاق زیستی و حقوق سلامت

مجله مطالعات فلسفه حقوق
دورهٔ اول ـ شمارهٔ اول ـ ۱۴۰۴
صفحات ۱-۲۲ (مقاله پژوهشی)
تاریخ: دریافت ۱۴۰۴/۰۴/۲۳ـ پذیرش ۱۴۰۴/۰۹/۱۵ ـ انتشار ۱۴۰۴/۱۲/۲۵

حق بر مقاومت: بازاندیشی در مفهوم نافرمانی مدنی و مشروعیت آن در بستر فلسفه حقوق

نوید زمانه‌قدیم[1*]، آرام عباسپور جلالی[2]

۱. استادیار مؤسسه آموزش عالی رشدیه، تبریز، ایران. navid.zamani90@gmail.com
۲. مدرس مدعو مؤسسه آموزش عالی رشدیه، ایران.

چکیده

نافرمانی مدنی به‌عنوان یکی از ابزارهای مقاومت در برابر بی‌عدالتی و قوانین ناعادلانه، از دیرباز در تاریخ فلسفه و حقوق مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این پژوهش با هدف تحلیل مفهومی و بررسی مشروعیت نافرمانی مدنی در نظام‌های حقوقی مدرن، به بررسی دیدگاه‌های مختلف فلسفی و حقوقی در این زمینه می‌پردازد. با توجه به افزایش اعتراضات اجتماعی و جنبش‌های مدنی در سراسر جهان، بازاندیشی در مفهوم حق بر مقاومت و ارزیابی جایگاه آن در فلسفه حقوق، امری ضروری به نظر می‌رسد. این مطالعه به روش توصیفی ـ تحلیلی انجام شده است. ابتدا به بررسی تاریخی و فلسفی نافرمانی مدنی از نظریات کلاسیک مانند جان لاک، روسو و هابز تا دیدگاه‌های معاصر پرداخته و سپس رابطه بین نافرمانی مدنی و عدالت اجتماعی و حقوق بشر تحلیل می‌شود. مطالعه نشان می‌دهد که نافرمانی مدنی همواره نقش مهمی در به چالش کشیدن نظام‌های حقوقی ناعادلانه و دفاع از حقوق انسانی ایفا کرده است. در نظام‌های دموکراتیک، مشروعیت نافرمانی مدنی تا حد زیادی پذیرفته شده است، به‌ویژه هنگامی که نافرمانی به دنبال اصلاح قوانین ناعادلانه باشد. از سوی دیگر، در نظام‌های استبدادی، نافرمانی مدنی غالباً با سرکوب شدید مواجه شده است، اما همچنان به‌عنوان یک ابزار کلیدی برای مبارزه با بی‌عدالتی باقی مانده است. این پژوهش نشان می‌دهد که نافرمانی مدنی، با وجود چالش‌ها و محدودیت‌ها، می‌تواند به‌عنوان یکی از حقوق مشروع فردی در برابر قوانین ناعادلانه تلقی شود. از منظر فلسفه حقوق، نافرمانی مدنی نه‌تنها یک عمل قانونی یا اخلاقی، بلکه یک حق انسانی برای مقاومت در برابر بی‌عدالتی است. درنتیجه، برای حفظ عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق بشر، نافرمانی مدنی باید در چارچوب‌های قانونی مورد بازنگری و حمایت قرار گیرد.

کلیدواژه: حقوق بر مقاومت، نافرمانی مدنی، عدالت اجتماعی، حقوق بشر، فلسفه حقوق

– زمانه‌قدیم، نوید؛ عباسپور جلالی، آرام. (۱۴۰۴). حق بر مقاومت: بازاندیشی در مفهوم نافرمانی مدنی و مشروعیت آن در بستر فلسفه حقوق، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۲۲.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقدمه

یکی از پرسش‌های بنیادین در فلسفه حقوق این است که آیا شهروندان باید همیشه از قوانین پیروی کنند، حتی زمانی که این قوانین ناعادلانه هستند؟ این سؤال به‌ویژه در جوامعی که با نابرابری‌های عمیق اجتماعی و سیاسی روبه‌رو هستند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. نافرمانی مدنی به‌عنوان یکی از اشکال مقاومت مسالمت‌آمیز در برابر قوانین ناعادلانه، راهکاری است که همواره در تاریخ بشریت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این چارچوب، نافرمانی مدنی به معنای تخطی آگاهانه از قوانین ناعادلانه به‌طور غیرخشونت‌آمیز و با هدف تغییر این قوانین است (Rawls, 1971).

در جهان امروز، با افزایش اعتراضات اجتماعی و جنبش‌های مردمی علیه بی‌عدالتی‌های ساختاری و حکومتی، اهمیت مفهوم نافرمانی مدنی بیش از پیش برجسته شده است. در این راستا، مسئله اصلی این پژوهش بررسی مشروعیت نافرمانی مدنی از منظر فلسفه حقوق و ارزیابی ارتباط آن با مفاهیمی همچون حقوق بشر و عدالت اجتماعی است. همچنین، این مطالعه به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا نافرمانی مدنی می‌تواند به‌عنوان یکی از حقوق مشروع فردی در برابر بی‌عدالتی پذیرفته شود یا خیر.

نافرمانی مدنی به‌طور کلاسیک به‌عنوان کنشی عمومی، غیرخشونت‌آمیز، آگاهانه و هدفمند تعریف می‌شود که فرد یا گروهی به صورت مسالمت‌آمیز از تبعیت از قوانین ناعادلانه خودداری می‌کنند (Habermas, 1985). این نوع نافرمانی معمولاً با هدف اصلاح اجتماعی و تغییر در قوانین ناعادلانه صورت می‌گیرد و نه با قصد نابودی یا تضعیف کامل نظام حاکم. نافرمانی مدنی برخلاف شورش یا انقلاب، تلاش می‌کند تغییرات لازم را از درون ساختارهای حقوقی و اجتماعی موجود به وجود آورد. ریشه‌های نافرمانی مدنی را می‌توان در تاریخ فلسفه و اندیشه‌های بزرگانی چون سقراط مشاهده کرد. سقراط در برابر دادگاه آتن از پذیرش حکم ناعادلانه اعدام خود سر باز زد اما به جای فرار، ترجیح داد که قانون را رعایت کند و به‌عنوان یک شهروند وظایف خود را انجام دهد. این کنش سقراط را می‌توان به‌عنوان یکی از نخستین نمونه‌های نافرمانی مدنی تفسیر کرد که از اصول اخلاقی خود در برابر قدرت حاکم دفاع کرد (Plato, 2000). در دوران مدرن، مهاتما گاندی با نافرمانی مدنی در برابر حکومت استعماری بریتانیا در هند به یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های مقاومت مسالمت‌آمیز تبدیل شد. او با استفاده از تاکتیک‌های نافرمانی مدنی، مانند جنبش‌های نافرمانی نمک، توانست از طریق

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقاومت غیرخشونت‌آمیز تأثیر عمیقی بر جنبش استقلال هند بگذارد (Dalton, 1993). مارتین لوتر کینگ جونیور نیز در مبارزه برای حقوق مدنی آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار از نافرمانی مدنی استفاده کرد. او معتقد بود که نافرمانی مدنی به‌عنوان ابزار مبارزه با قوانین ناعادلانه، به تحقق عدالت و برابری در یک جامعه دموکراتیک کمک می‌کند.

نافرمانی مدنی برخلاف شورش یا انقلاب، اساساً بر مسالمت‌آمیز بودن و رعایت اصول اخلاقی تأکید دارد. شورش و انقلاب معمولاً با استفاده از خشونت و با هدف تغییر کل ساختار نظام سیاسی همراه هستند. در حالی که نافرمانی مدنی تلاش می‌کند تا بدون فروپاشی کامل نظام، تغییرات حقوقی و اجتماعی مورد نظر خود را ایجاد کند (Arendt, 1970). این نوع نافرمانی، مشروعیت نظام سیاسی را به‌طور کامل زیر سؤال نمی‌برد، بلکه به بی‌عدالتی‌های خاصی که از سوی قوانین ناعادلانه تحمیل می‌شوند اعتراض می‌کند. در نهایت، نافرمانی مدنی می‌تواند به‌عنوان شکلی مشروع از اعتراض در یک دموکراسی به شمار آید، مشروط بر اینکه هدف آن، اصلاح و بهبود سیستم حقوقی و اجتماعی و نه براندازی آن باشد. در ادامه، مقاله به بررسی مبانی نظری حق بر مقاومت و تحلیل‌های فلسفی و حقوقی نافرمانی مدنی از دیدگاه متفکران مختلف می‌پردازد.

روش‌ها

این مطالعه به روش توصیفی ـ تحلیلی انجام شده است. ابتدا به بررسی تاریخی و فلسفی نافرمانی مدنی از نظریات کلاسیک مانند جان لاک، روسو و هابز تا دیدگاه‌های معاصر پرداخته و سپس رابطه بین نافرمانی مدنی و عدالت اجتماعی و حقوق بشر تحلیل می‌شود.

یافته‌ها

مطالعه نشان می‌دهد که نافرمانی مدنی همواره نقش مهمی در به چالش کشیدن نظام‌های حقوقی ناعادلانه و دفاع از حقوق انسانی ایفا کرده است. در نظام‌های دموکراتیک، مشروعیت نافرمانی مدنی تا حد زیادی پذیرفته شده است، به‌ویژه هنگامی که نافرمانی به دنبال اصلاح قوانین ناعادلانه باشد. از سوی دیگر، در نظام‌های استبدادی، نافرمانی مدنی غالباً با سرکوب شدید مواجه شده است، اما همچنان به‌عنوان یک ابزار کلیدی برای مبارزه با بی‌عدالتی باقی مانده است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

وجه نوآورانه

شبنم فهیمی (۱۴۰۲) در رساله خود به بررسی مفهوم نافرمانی مدنی و ظرفیت‌های آن در نظام حقوقی ایران می‌پردازد. نافرمانی مدنی به‌عنوان یک ابزار خشونت‌پرهیز برای اعتراض به قوانین ناعادلانه معرفی می‌شود و در تاریخ فلسفه و حقوق غرب مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، در ادبیات حقوقی ایران، پذیرش این مفهوم محل مناقشه است و برخی بر این باورند که شرایط لازم برای گنجایش آن در نظام حقوقی ایران وجود ندارد. پژوهش وی نشان می‌دهد که اگرچه نافرمانی مدنی به‌طور مستقیم در نظام حقوقی ایران اشاره‌ای ندارد، مظاهر و ظرفیت‌هایی اما وجود دارد که می‌تواند به این مفهوم نزدیک باشد. به دیگر سخن، پذیرش نافرمانی مدنی می‌تواند به ارتقاء مشروعیت نظام و بهبود دموکراسی کمک کند. زرین مدنی (۱۳۹۹) در رساله خود به بررسی مفهوم نافرمانی مدنی و رابطه آن با حاکمیت قانون می‌پردازد. در حالی که نافرمانی مدنی به‌عنوان یک عمل غیرقانونی شناخته می‌شود، هدف آن ایجاد تغییرات مثبت در قوانین و سیاست‌های ناعادلانه است. نویسنده به تحلیل نظریات متفکران معتبر در این حوزه پرداخته و نتیجه‌گیری کرده که هیچ‌یک از آن‌ها نافرمانی مدنی را مغایر با حاکمیت قانون نمی‌دانند، بلکه محدود به نظام‌های دموکراتیک و اهداف اصلاحی‌اند. پژوهش فوق بر این نکته تأکید دارد که نافرمانی مدنی و حاکمیت قانون هر دو به دنبال نیل به عدالت‌اند و می‌تواند در جوامع غیر دموکراتیک به‌عنوان ابزاری مؤثر برای تحولات بنیادی عمل کند. همچنین، یافته‌ها نشان می‌دهند که نافرمانی مدنی می‌تواند در هر دو بستر اصلاحی و انقلابی کاربرد داشته باشد و براساس شرایط سیاسی ـ اجتماعی خاص، اهداف متناسبی را دنبال کند. همچنین مینا اکبری (۱۳۹۷) در رساله خود می‌کوشد به بررسی جایگاه نافرمانی مدنی در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران بپردازد. با توجه به ضعف نظری در این زمینه و عدم مطالعات کافی، پژوهش وی کوششی است برای پاسخ به این پرسش که نافرمانی مدنی چه جایگاهی دارد. نتایج نشان می‌دهند که از منظر فقه سیاسی شیعه، انتقاد از حکومت نه‌تنها حق بلکه وظیفه شهروندان است و در شرایطی خاص می‌تواند به نافرمانی مدنی منجر شود. هنگامی که حکومت مرتکب منکرات بزرگ شود و راه‌های قانونی برای اصلاح بسته باشد، نافرمانی مدنی به‌عنوان یک اقدام اضطراری و واجب برای مردم به شمار می‌آید. همچنین، بررسی قانون اساسی نشان می‌دهد که اصل هشتم، که به امر به معروف و نهی از

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

منکر اشاره دارد، زمینه‌ساز نافرمانی مدنی است، به‌طوری‌که در صورت نقض حقوق افراد و عدم پاسخگویی به اعتراضات قانونی، نافرمانی مدنی می‌تواند به‌عنوان یک اقدام آخر مطرح شود.

با این حال، وجه نوآورانه مقاله حاضر در این است که با رویکردی تحلیلی، به بررسی مفهوم نافرمانی مدنی و مشروعیت آن در نظام‌های حقوقی مدرن می‌پردازد. این مقاله با ترکیب نظریات کلاسیک و معاصر، از جان لاک و روسو تا فیلسوفان معاصر، به تحلیل رابطه نافرمانی مدنی با عدالت اجتماعی و حقوق بشر می‌پردازد و بر اهمیت این مفهوم در شرایط کنونی تأکید می‌کند. برخلاف بسیاری از آثار منتشرشده، این مقاله به دقت مبانی نظری و فلسفی این موضوع را بررسی کرده و چالش‌های حقوقی و اخلاقی آن را در بسترهای مختلف دموکراتیک و غیردموکراتیک تحلیل می‌کند. همچنین، با تأکید بر ضرورت بازنگری در مفهوم حق بر مقاومت، به‌ویژه در شرایطی که نهادهای قانونی قادر به تأمین عدالت نیستند، این مقاله به‌طور مؤثری به تبیین نافرمانی مدنی به‌عنوان یک حق انسانی و ابزاری برای مبارزه با بی‌عدالتی می‌پردازد و بر ضرورت حمایت از آن در چارچوب‌های قانونی تأکید می‌کند.

بحث

۱. مبانی نظری حق بر مقاومت در فلسفه حقوق

۱-۱ نظریه‌های کلاسیک حق بر مقاومت (جان لاک، روسو، توماس هابز)

جان لاک، ژان ژاک روسو و توماس هابز هرسه از فیلسوفان بزرگی هستند که در زمینه حق بر مقاومت نظریات قابل توجهی ارائه داده‌اند، اما رویکردهای آن‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت است. جان لاک، در اثر مشهور خود دو رساله درباره حکومت، به‌طور جدی از حق مقاومت در برابر حکومت‌های ناعادلانه دفاع می‌کند. او بر این باور است که انسان‌ها از حقوق طبیعی برخوردارند که شامل حق زندگی، آزادی، و مالکیت است. اگر یک حکومت این حقوق را نقض کند، مردم این حق را دارند که در برابر آن مقاومت کنند و حتی آن را سرنگون کنند. لاک مقاومت را به‌عنوان یک وظیفه اخلاقی در برابر استبداد و بی‌عدالتی در نظر می‌گیرد (Locke, 1999).

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

ژان ژاک روسو نیز در قرارداد اجتماعی بر این باور است که حق مقاومت زمانی مشروعیت پیدا می‌کند که حاکمیت از پیمان اجتماعی منحرف شود و به وظایف خود برای تأمین آزادی و برابری شهروندان عمل نکند. برای روسو، حکومت باید به خواست عمومی پاسخ دهد و اگر از این مسئولیت تخطی کند، مردم می‌توانند قرارداد اجتماعی را فسخ و در برابر آن مقاومت کنند (Rousseau, 2010).

در مقابل، توماس هابز در اثر خود لویاتان بر لزوم اطاعت از قدرت حاکم تأکید دارد. او معتقد است که مقاومت در برابر حکومت به هرج‌ومرج و «جنگ همه علیه همه» منجر خواهد شد. از نظر هابز، قدرت حاکم باید تقریباً مطلق باشد تا از بروز خشونت و ناامنی جلوگیری کند. مقاومت تنها زمانی مشروعیت می‌یابد که حکومت عملاً دیگر قادر به تأمین امنیت و حیات شهروندان نباشد (Hobbes, 1996).

۲-۱. نقش نافرمانی مدنی در نظریات قرارداد اجتماعی

نافرمانی مدنی در نظریات قرارداد اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد و به‌عنوان ابزاری برای حفظ عدالت و بازگرداندن توازن میان دولت و مردم شناخته می‌شود. نظریه‌های قرارداد اجتماعی بر این اساس استوارند که شهروندان در یک پیمان ضمنی با دولت، بخشی از حقوق و آزادی‌های خود را به دولت واگذار می‌کنند تا در عوض، امنیت، آزادی و عدالت برای آنان فراهم شود. اما هنگامی که دولت از این قرارداد منحرف شود و به نقض حقوق شهروندان بپردازد، مقاومت مشروعیت می‌یابد. روسو به صراحت اعلام می‌کند که قدرت حاکم باید به منافع عمومی و اراده عمومی پاسخ دهد و هرگاه از این مسئولیت تخطی کند، قرارداد اجتماعی فسخ می‌شود و مردم حق دارند در برابر حاکم مقاومت کنند (Rousseau, 2010). نافرمانی مدنی در این چارچوب، نه‌تنها یک کنش مشروع است، بلکه وظیفه‌ای اخلاقی برای حفظ جامعه‌ای عادلانه است.

جان لاک نیز نافرمانی مدنی را به‌عنوان یکی از حقوق اساسی شهروندان در مواجهه با بی‌عدالتی معرفی می‌کند. او معتقد است که اگر دولت از اجرای قوانین عادلانه خودداری کند یا به حقوق طبیعی افراد تجاوز کند، مردم می‌توانند از طریق نافرمانی مدنی به اصلاح سیستم حقوقی بپردازند (Locke, 1999). به این ترتیب، نافرمانی مدنی به‌عنوان ابزاری مشروع برای اصلاح حکومت‌ها شناخته می‌شود.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

۳-۱. تحلیل اگزیستانسیالیستی از مقاومت و نافرمانی

از دیدگاه اگزیستانسیالیسم، مقاومت و نافرمانی مدنی نه‌تنها از منظر اخلاقی و حقوقی مشروع است، بلکه بخشی اساسی از تجربه وجودی انسان در مواجهه با نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های نظام‌های اجتماعی است. فیلسوفانی چون ژان پل سارتر و آلبر کامو به‌ویژه بر اهمیت آزادی فردی و انتخاب‌های آگاهانه در مواجهه با بی‌عدالتی تأکید دارند. ژان پل سارتر معتقد است که آزادی فردی در انتخاب‌های اخلاقی، اساس وجود انسان است و هرگاه حکومت یا نظامی تلاش کند این آزادی را سلب کند، انسان باید با آن مقاومت کند. مقاومت در برابر ظلم به معنای تأیید اصالت فردی است و نافرمانی مدنی در این زمینه، یکی از ابزارهای اصلی برای بازگرداندن کنترل فرد بر زندگی و انتخاب‌هایش است (Sartre, 2007). آلبر کامو به مسئله شورش و مقاومت در برابر بی‌معنایی و بی‌عدالتی اشاره می‌کند. او بر این باور است که در جهانی که بی‌عدالتی و پوچی حاکم است، انسان‌ها باید با نافرمانی و مقاومت فعالانه به دنبال معنا و عدالت باشند (Camus, 2013). نافرمانی مدنی در این دیدگاه، نمادی از تلاش انسان برای یافتن معنا در جهانی بی‌رحم و ناعادلانه است. از منظر اگزیستانسیالیستی، مقاومت نه‌تنها حق، بلکه مسئولیت فردی برای تأیید آزادی و اصالت وجود است. به این ترتیب، نافرمانی مدنی در جهان اگزیستانسیالیستی ابزاری برای حفظ ارزش‌های انسانی و عدالت اجتماعی در برابر سیستم‌های ستمگر است.

این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که حق بر مقاومت، چه از منظر فلسفه کلاسیک و چه از دیدگاه اگزیستانسیالیستی، ابزاری ضروری برای حفظ عدالت و مقابله با ظلم است. در هریک از این نظریات، مقاومت در برابر قوانین ناعادلانه به‌عنوان یک حق و گاهی حتی یک وظیفه اخلاقی و وجودی در نظر گرفته شده است.

۲. مشروعیت نافرمانی مدنی در نظام‌های حقوقی مدرن

نافرمانی مدنی به‌عنوان شکلی از مقاومت غیرخشونت‌آمیز و آگاهانه علیه قوانین ناعادلانه، از دیرباز مورد بحث قرار گرفته است. در نظام‌های حقوقی مدرن، مفهوم مشروعیت نافرمانی مدنی به پرسش‌هایی اساسی درباره رابطه بین قانون، عدالت و اخلاق گره خورده است. مشروعیت نافرمانی مدنی عمدتاً به این بستگی دارد که آیا یک نظام حقوقی دموکراتیک یا غیر دموکراتیک توانایی انعطاف در برابر اعتراضات مشروع را دارد یا خیر.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

نظام‌های حقوقی مدرن، به‌ویژه در جوامع دموکراتیک، به اصولی همچون آزادی بیان، حق اعتراض و مشارکت فعال در تصمیم‌گیری‌های جمعی احترام می‌گذارند. با این حال، نافرمانی مدنی که به‌صورت آگاهانه قانون را زیر پا می‌گذارد، همچنان با چالش‌هایی از لحاظ حقوقی مواجه است. در این نظام‌ها، مشروعیت نافرمانی مدنی بسته به عواملی همچون عدالت‌خواهی، صلح‌جویانه بودن و تعهد به اصلاح اجتماعی سنجیده می‌شود. براساس نظریات جان رالز، نافرمانی مدنی در دموکراسی‌های لیبرال می‌تواند مشروع تلقی شود، اما تنها زمانی که آن را به‌عنوان آخرین راه‌حل برای مقابله با بی‌عدالتی‌های گسترده و عدم کارآمدی نهادهای قانونی در نظر بگیریم (Rawls, 2005).

در نظام‌های حقوقی مدرن، قوانین اغلب به نافرمانی مدنی به‌عنوان یک تهدید برای ثبات اجتماعی نگاه می‌کنند. اما در عین حال، برخی از کشورها حقوق معترضین را به رسمیت می‌شناسند و حتی برخی از شکل‌های نافرمانی مدنی را تحمل می‌کنند، به‌ویژه اگر به صورت صلح‌آمیز و بدون خشونت انجام شود. برای مثال، در برخی کشورها مانند ایالات متحده و کانادا، اعتراضات محیط زیستی که با نافرمانی مدنی همراه است، از سوی دادگاه‌ها گاهی به‌عنوان یک حق مشروع برای دفاع از محیط زیست شناخته می‌شود (Brownlee, 2012).

۱-۲. بررسی مشروعیت نافرمانی مدنی در دموکراسی‌ها

در دموکراسی‌های لیبرال، نافرمانی مدنی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مشروعیت آن به‌طور گسترده‌ای بحث‌برانگیز است. دموکراسی‌ها به‌عنوان سیستم‌هایی که براساس قانون و رأی مردم اداره می‌شوند، از اصول مشارکت عمومی و آزادی بیان حمایت می‌کنند. اما نافرمانی مدنی که به‌طور آگاهانه قوانین را زیر پا می‌گذارد، با این سؤال مواجه می‌شود که آیا این عمل در تضاد با اصول دموکراتیک است یا بخشی از مشارکت مشروع در نظام دموکراتیک. جان رالز معتقد است که نافرمانی مدنی در یک دموکراسی زمانی مشروع است که به‌عنوان پاسخی به بی‌عدالتی‌های جدی و مستمر که از طریق نهادهای قانونی قابل حل نیست، انجام شود. نافرمانی مدنی در این چارچوب به‌عنوان یک کنش صلح‌آمیز و عمومی تعریف می‌شود که هدفش اصلاح نهادهای دموکراتیک بدون تضعیف کل سیستم است. در دموکراسی‌ها، مشروعیت نافرمانی مدنی بر این پایه استوار است که

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

شهروندان حق دارند در برابر قوانین ناعادلانه اعتراض کنند، به شرطی که این اعتراض‌ها برای تضعیف کامل نظام دموکراتیک طراحی نشده باشند (Smith, 2011).

همچنین، نافرمانی مدنی می‌تواند ابزار مهمی برای بهبود دموکراسی و رفع نقص‌های نظام‌های سیاسی باشد. مارکوس اینات استدلال می‌کند که نافرمانی مدنی به دموکراسی‌ها کمک می‌کند تا نهادهای قانونی خود را بازبینی کنند و نابرابری‌های موجود را رفع کنند (Inat, 2018). از دیدگاه او، نافرمانی مدنی در دموکراسی‌ها مشروعیت می‌یابد وقتی که نهادهای دموکراتیک ناتوان از اصلاح خود باشند.

۲-۲. چالش‌های حقوقی نافرمانی مدنی: تعارض بین قانون و اخلاق

یکی از چالش‌های اساسی در زمینه نافرمانی مدنی، تعارض میان قانون و اخلاق است. نافرمانی مدنی، به‌عنوان کنشی آگاهانه برای نقض قوانین ناعادلانه، همواره این پرسش را به همراه دارد که آیا نقض قانون حتی با هدفی اخلاقی قابل توجیه است یا خیر. از یک‌سو، قانون به‌عنوان ابزاری برای حفظ نظم اجتماعی به پیروی بی‌قید و شرط نیاز دارد، اما از سوی دیگر، هنگامی که قانون ناعادلانه است، پیروی از آن به‌عنوان نوعی تخطی از اصول اخلاقی در نظر گرفته می‌شود (Kershnar, 2019). در نظام‌های حقوقی مدرن، این تعارض به این شکل نمود پیدا می‌کند که نافرمانی مدنی اغلب از نظر قانونی جرم تلقی می‌شود، حتی اگر انگیزه‌های اخلاقی پشت آن باشد. ازاین‌رو، افراد باید با عواقب قانونی نقض قوانین مواجه شوند، حتی اگر هدف آن‌ها از این کار مبارزه با بی‌عدالتی باشد. بروانلی در بررسی نافرمانی مدنی، استدلال می‌کند که مشروعیت نافرمانی مدنی به میزان پیوند میان قانون و اصول اخلاقی بستگی دارد؛ اگر قانون از اصول اخلاقی انحراف پیدا کند، نافرمانی مدنی می‌تواند مشروعیت یابد.

همچنین، مسئله تعارض بین قانون و اخلاق در نافرمانی مدنی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا نظام‌های حقوقی می‌توانند اخلاقیات را به‌عنوان یک معیار برای ارزیابی قوانین در نظر بگیرند. به‌عنوان مثال، در مورد اعتراضات محیط زیستی یا حقوق بشری، نافرمانی مدنی ممکن است به‌عنوان ابزاری برای دفاع از اخلاقیاتی شناخته شود که نظام‌های قانونی فعلی قادر به تضمین آن‌ها نیستند (Murphy, 2017).

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

۳-۲. تفسیر قضایی از نافرمانی مدنی در دادگاه‌های بین‌المللی و ملی

نافرمانی مدنی به‌طور فزاینده‌ای در دادگاه‌های بین‌المللی و ملی به چالش کشیده می‌شود. دادگاه‌ها در این موقعیت‌ها با چالش تفسیر و تعیین مشروعیت نافرمانی مدنی روبه‌رو هستند و باید به این پرسش پاسخ دهند که آیا نقض قانون به‌عنوان نافرمانی مدنی می‌تواند از منظر حقوقی قابل قبول باشد یا خیر. در این زمینه، تفسیر قضایی نافرمانی مدنی به میزان قابل توجهی به مفاهیم عدالت اجتماعی و حقوق بشر بستگی دارد.

در دادگاه اروپایی حقوق بشر، نافرمانی مدنی گاهی به‌عنوان شکلی از اعتراض مشروع علیه قوانین ناعادلانه شناخته شده است. برای مثال، در برخی موارد مرتبط با حقوق بشر و محیط زیست، دادگاه‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که نقض قانون در قالب نافرمانی مدنی می‌تواند مشروعیت داشته باشد، به‌ویژه وقتی که هدف آن دفاع از حقوق بنیادین باشد (Turner, 2020). این دادگاه‌ها گاهی تفسیر کرده‌اند که نافرمانی مدنی باید در چارچوب حق اعتراض مسالمت‌آمیز دیده شود و از مجازات‌های سخت جلوگیری شود، به‌ویژه در مواردی که اقدامات نافرمانی مدنی به اصلاحات اجتماعی منجر شده باشد.

در سطح ملی، برخی کشورها به نافرمانی مدنی با نرمش برخورد کرده‌اند. دادگاه‌های کانادا و ایالات متحده در موارد مرتبط با حقوق محیط زیستی و اعتراضات حقوق بشری، گاهی به تفسیر نافرمانی مدنی به‌عنوان یک حق مشروع پرداخته‌اند و از مجازات‌های سنگین برای معترضان اجتناب کرده‌اند. در این موارد، قضات استدلال کرده‌اند که نافرمانی مدنی، اگرچه از نظر قانونی جرم محسوب می‌شود، اما باید در تفسیر حقوقی به انگیزه‌های اخلاقی پشت آن نیز توجه شود (Gilligan, 2013).

این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که مشروعیت نافرمانی مدنی در نظام‌های حقوقی مدرن، به میزان ارتباط آن با عدالت اجتماعی و اخلاق بستگی دارد. نظام‌های دموکراتیک و قضایی باید به تفسیرهای انعطاف‌پذیرتری از نافرمانی مدنی بپردازند تا بتوانند تعارضات میان قانون و عدالت را به شکلی معقول مدیریت کنند.

۳. نافرمانی مدنی و حقوق بشر

نافرمانی مدنی به‌عنوان یک ابزار مقاومت مسالمت‌آمیز در برابر قوانین ناعادلانه، همواره نقش مهمی در تقویت و دفاع از حقوق بشر داشته است. از زمان‌های دور تا دوران معاصر،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

این نوع مقاومت به‌ویژه در مواقعی که نظام‌های حقوقی و سیاسی از حقوق انسانی تخطی کرده‌اند، به‌عنوان راهکاری مؤثر برای تغییرات اجتماعی و قانونی مورد استفاده قرار گرفته است. نافرمانی مدنی اغلب توسط افراد یا گروه‌هایی صورت می‌گیرد که از طریق روش‌های قانونی نمی‌توانند به حقوق اساسی خود دست یابند، و هدف آن اغلب اصلاح نظام‌های حقوقی به‌گونه‌ای است که حقوق بشر را محترم بشمارد.

در بسیاری از کشورها، نافرمانی مدنی راهی برای اعلام نارضایتی از قوانینی است که حقوق بنیادین افراد را نقض می‌کند. این نوع مقاومت از دیدگاه فلسفی و حقوقی به‌عنوان یکی از ابزارهای دفاع از حقوق انسانی تلقی می‌شود، به‌ویژه هنگامی که نهادهای رسمی ناتوان از تأمین عدالت یا پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی باشند. جان رالز در کتاب نظریه‌ای درباره عدالت استدلال می‌کند که نافرمانی مدنی می‌تواند یکی از ابزارهای دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق انسانی باشد، به‌ویژه در شرایطی که قوانین موجود از رعایت حقوق بشر تخطی می‌کنند.

۱-۳. بررسی ارتباط نافرمانی مدنی با حقوق بشر

نافرمانی مدنی با حقوق بشر ارتباط نزدیکی دارد، زیرا این نوع اعتراض به‌طور مستقیم در مواجهه با نقض حقوق انسانی به کار گرفته می‌شود. حقوق بشر به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول جهانی که از حقوق ذاتی هر انسان بدون توجه به قومیت، مذهب، جنسیت یا وضعیت اقتصادی حمایت می‌کند، چارچوبی اخلاقی و قانونی برای نافرمانی مدنی فراهم می‌آورد. در مواردی که نهادهای رسمی یا حکومت‌ها حقوق بشر را نقض می‌کنند، نافرمانی مدنی به‌عنوان یک ابزار مشروع برای مبارزه با بی‌عدالتی و دفاع از حقوق انسانی عمل می‌کند.

یکی از دلایل اصلی مشروعیت نافرمانی مدنی در دفاع از حقوق بشر این است که اغلب سیستم‌های حقوقی و سیاسی زمانی در برابر تغییرات مقاومت می‌کنند که به نفع گروه‌های قدرتمند و نخبگان باشد. در چنین شرایطی، نافرمانی مدنی به شهروندان اجازه می‌دهد که از طریق اعتراض مسالمت‌آمیز، مخالفت خود را با نقض حقوق بشر اعلام کنند و برای تغییرات قانونی و اجتماعی تلاش کنند. سیمونز در تحلیل خود از نافرمانی مدنی و حقوق بشر می‌نویسد که نافرمانی مدنی به دلیل ماهیت مسالمت‌آمیز و اخلاقی‌اش، به‌طور

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مستقیم با اصول حقوق بشر هماهنگ است و نقض حقوق انسانی را به‌طور مؤثر به چالش می‌کشد (Simmons, 2016).

۲-۳. نقش نافرمانی مدنی در حمایت از حقوق انسانی و عدالت اجتماعی

نافرمانی مدنی همواره یکی از ابزارهای کلیدی در مبارزه برای عدالت اجتماعی و حمایت از حقوق انسانی بوده است. این نوع اعتراض غیرخشونت‌آمیز به افراد و گروه‌ها این امکان را می‌دهد که از طریق راه‌های مسالمت‌آمیز و اخلاقی، مخالفت خود را با قوانین ناعادلانه اعلام کنند. در بسیاری از موارد، نافرمانی مدنی به‌عنوان ابزاری مؤثر برای جلب توجه عمومی به بی‌عدالتی‌ها عمل کرده و فشارهای اجتماعی و سیاسی لازم برای تغییر قوانین را فراهم کرده است. یکی از مهم‌ترین نقش‌های نافرمانی مدنی، افشای بی‌عدالتی‌ها در برابر عموم مردم و نهادهای بین‌المللی است. هنگامی که افراد از قوانین ناعادلانه پیروی نمی‌کنند و به‌طور مسالمت‌آمیز نافرمانی خود را اعلام می‌کنند، این اقدام باعث می‌شود که مسائل اجتماعی و نقض حقوق بشر در سطح ملی و بین‌المللی به بحث گذاشته شود. هاوارد در تحلیل نقش نافرمانی مدنی در جنبش‌های حقوق بشری تأکید می‌کند که این نوع مقاومت از قدرت فراگیر خود در متقاعد کردن افکار عمومی و بسیج منابع اجتماعی برای تغییر استفاده می‌کند (Howard, 2020).

در عین حال، نافرمانی مدنی می‌تواند برای تقویت عدالت اجتماعی نیز کاربرد داشته باشد. عدالت اجتماعی، به‌ویژه در زمینه حقوق بشری، مستلزم بازنگری در سیستم‌های حقوقی و اجتماعی است که به نابرابری و تبعیض دامن می‌زنند. نافرمانی مدنی به‌عنوان ابزاری برای مقابله با این نابرابری‌ها عمل کرده و اغلب در تاریخ، نقش مهمی در اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز و ناعادلانه ایفا کرده است (Celikates, 2016).

٤. نقد و چالش‌های نافرمانی مدنی

نافرمانی مدنی همواره با چالش‌ها و انتقاداتی روبه‌روست. برخی استدلال می‌کنند که نقض قانون، حتی به دلایل اخلاقی، می‌تواند به بی‌ثباتی اجتماعی و بی‌اعتمادی نسبت به نظام حقوقی منجر شود. همچنین، در نظام‌های استبدادی، نافرمانی مدنی اغلب با سرکوب شدید مواجه می‌شود و دسترسی به تغییرات اجتماعی و سیاسی از طریق این روش به چالش

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

کشیده می‌شود. در نظام‌های دموکراتیک، از آنجا که شهروندان فرصت مشارکت در فرآیندهای قانونی دارند، نافرمانی مدنی به‌عنوان نقض توافق اجتماعی مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

برخی فیلسوفان استدلال می‌کنند که نافرمانی مدنی، در حالی که می‌تواند ابزار مؤثری برای اعتراض به قوانین ناعادلانه باشد، اما به‌طور هم‌زمان مشروعیت حکومت را تضعیف می‌کند و نظم اجتماعی را به خطر می‌اندازد (Delmas, 2018). از این منظر، چالش اصلی نافرمانی مدنی یافتن تعادلی میان اعتراض به بی‌عدالتی و حفظ نظم اجتماعی است.

۱-٤. استدلال‌های حقوقی و اخلاقی علیه نافرمانی مدنی

در زمینه حقوقی، یکی از استدلال‌های اصلی علیه نافرمانی مدنی این است که نقض آگاهانه قوانین حتی به دلایل اخلاقی می‌تواند به کاهش اعتماد عمومی به نظام حقوقی منجر شود. جوزف رز استدلال می‌کند که اطاعت از قانون به‌عنوان یک وظیفه اجتماعی و حقوقی برای حفظ نظم عمومی ضروری است، زیرا هرگونه تضعیف احترام به قانون می‌تواند به هرج‌ومرج منجر شود (Raz, 2019). او بر این باور است که نافرمانی مدنی، به‌رغم انگیزه‌های اخلاقی‌اش، می‌تواند به تضعیف حاکمیت قانون منجر شود و نظم اجتماعی را به خطر بیاندازد.

از لحاظ اخلاقی نیز برخی استدلال می‌کنند که نافرمانی مدنی می‌تواند ناعادلانه باشد، زیرا شهروندانی که از قوانین پیروی می‌کنند ممکن است احساس کنند که نافرمانی از قانون به دیگران اجازه می‌دهد تا به شیوه‌ای نابرابر و تبعیض‌آمیز رفتار کنند. از دیدگاه ادماند بورک، نافرمانی مدنی تهدیدی برای ثبات اجتماعی است و اصلاحات باید از طریق روش‌های قانونی و تدریجی صورت گیرد، نه از طریق نقض قوانین (Burke, 2010).

برخی از منتقدان نافرمانی مدنی بر این باورند که این عمل ممکن است به یک ابزار سوءاستفاده تبدیل شود و توسط گروه‌هایی که اهداف غیراخلاقی یا ناعادلانه دارند مورد استفاده قرار گیرد. رابرت نوزیک استدلال می‌کند که اگر نافرمانی مدنی به‌طور گسترده مشروع تلقی شود، گروه‌های مختلفی می‌توانند از آن برای تضعیف قوانین مفید و حمایت از منافع شخصی یا سیاسی خود استفاده کنند. از این منظر، نافرمانی مدنی می‌تواند به ابزاری برای ایجاد فشارهای غیرمنصفانه یا بر هم زدن تعادل اجتماعی تبدیل شود (Nozick, 2013).

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

استدلال دیگری که علیه نافرمانی مدنی مطرح می‌شود، این است که این نوع اعتراض می‌تواند به نقض اصل انصاف و عدالت برای همه منجر شود. جان فینیس در نظریات خود بیان می‌کند که اگر به برخی افراد اجازه داده شود که براساس قضاوت‌های فردی خود قانون را نقض کنند، این کار می‌تواند باعث ایجاد نابرابری در اجرای قانون شود. نافرمانی مدنی می‌تواند به این تلقی منجر شود که برخی افراد از قوانین مستثنی هستند و این امر می‌تواند اعتماد عمومی به عدالت و انصاف نظام حقوقی را تضعیف کند (Finnis, 2011). در این دیدگاه، حتی اگر یک قانون ناعادلانه باشد، نقض آن بدون پیروی از مسیرهای قانونی می‌تواند به تضعیف اصول اساسی عدالت منجر شود.

یکی دیگر از انتقادهای مهم علیه نافرمانی مدنی این است که هیچ تضمینی برای دستیابی به نتایج مثبت وجود ندارد. برخی از منتقدان استدلال می‌کنند که نافرمانی مدنی، به‌ویژه در مواقعی که با مقاومت شدید دولتی یا اجتماعی مواجه می‌شود، می‌تواند به نتایج نامطلوبی منجر شود. کریستوفر هیتنس می‌گوید که نافرمانی مدنی ممکن است به سرکوب شدیدتر، افزایش خشونت، یا حتی تضعیف موقعیت گروه‌های ضعیف‌تر در جامعه منجر شود (Hitchens, 2014). در این دیدگاه، نافرمانی مدنی اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت تأثیرگذار باشد، اما در برخی موارد می‌تواند شرایط را برای گروه‌های آسیب‌پذیر دشوارتر کند.

یکی دیگر از استدلال‌های اخلاقی علیه نافرمانی مدنی این است که این نوع اعتراض می‌تواند با مسئولیت‌های مدنی شهروندان در تعارض باشد. میشل والزر استدلال می‌کند که شهروندان در یک دموکراسی نه‌تنها از حقوق بلکه از مسئولیت‌هایی نیز برخوردارند و یکی از این مسئولیت‌ها پیروی از قوانین است (Walzer, 2015). در این دیدگاه، نقض قوانین به معنای عدم انجام وظایف شهروندی است و نافرمانی مدنی می‌تواند به تضعیف تعهدات اجتماعی منجر شود.

۲-٤. چالش‌های نافرمانی مدنی در نظام‌های استبدادی و دموکراتیک

در نظام‌های استبدادی، نافرمانی مدنی با چالش‌های گسترده‌ای روبه‌روست. این نوع نظام‌ها معمولاً هیچ‌گونه مخالفت یا اعتراضی را تحمل نمی‌کنند و به سرکوب شدید نافرمانی مدنی می‌پردازند. سرکوب فیزیکی، بازداشت‌های گسترده و محدودیت‌های شدید بر

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

آزادی بیان، ازجمله ابزارهای حکومت‌های استبدادی برای مقابله با نافرمانی مدنی است (Zinn, 2019). در چنین شرایطی، نافرمانی مدنی اگرچه به‌عنوان یک ابزار مقاومت علیه ظلم مشروعیت دارد، اما به سختی می‌تواند به تغییرات اساسی منجر شود. نمونه‌های تاریخی مانند اعتراضات میدان تیان‌آن‌من در چین و جنبش‌های دموکراسی‌خواهی در کشورهایی مانند میانمار نشان‌دهنده این چالش‌ها هستند.

در نظام‌های دموکراتیک، چالش‌های نافرمانی مدنی به مسئله مشروعیت و مقبولیت عمومی برمی‌گردد. در جوامعی که فرآیندهای قانونی برای اصلاحات اجتماعی وجود دارند، مخالفان نافرمانی مدنی استدلال می‌کنند که افراد باید از این مسیرهای قانونی برای حل مشکلات استفاده کنند. نافرمانی مدنی در دموکراسی‌ها، به‌ویژه زمانی که هدف آن اصلاح سیستم به جای سرنگونی آن باشد، معمولاً به‌عنوان یک ابزار مشروع شناخته می‌شود، اما همچنان می‌تواند چالش‌هایی ازجمله تعارض با احترام به قوانین و نظم عمومی ایجاد کند (Markovits, 2005).

۳-٤. آیا نافرمانی مدنی همیشه اخلاقی است؟

این پرسش که آیا نافرمانی مدنی همیشه اخلاقی است؟ یکی از مباحث مهم در فلسفه اخلاق و حقوق است. مدافعان نافرمانی مدنی مانند مارتین لوتر کینگ و جان رالز بر این باورند که نافرمانی مدنی در برابر قوانین ناعادلانه یک وظیفه اخلاقی است، زیرا عدالت بالاتر از قانون است و قوانین ناعادلانه نباید مورد اطاعت قرار گیرند. از این دیدگاه، نافرمانی مدنی زمانی اخلاقی است که هدف آن اصلاح نابرابری‌ها و دفاع از حقوق انسانی باشد (King, 2018).

با این حال، برخی فیلسوفان استدلال می‌کنند که نافرمانی مدنی همیشه اخلاقی نیست، به‌ویژه اگر به تضعیف اعتماد عمومی به نظام حقوقی یا هرج‌ومرج اجتماعی منجر شود. از دیدگاه ریموند گسن، نافرمانی مدنی باید در شرایطی که نهادهای قانونی به‌طور کامل از دسترسی مردم به عدالت جلوگیری می‌کنند، صورت گیرد. اگر مسیرهای قانونی برای اصلاحات وجود داشته باشند، نافرمانی مدنی می‌تواند به لحاظ اخلاقی قابل تردید باشد (Gessen, 2020). در نهایت، مسئله اخلاقی بودن نافرمانی مدنی به نیت، شرایط و نتیجه آن بستگی دارد. اگر نافرمانی مدنی به‌گونه‌ای صورت گیرد که از خشونت اجتناب کند و

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

هدفش اصلاح نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های ساختاری باشد، می‌تواند به‌طور اخلاقی مشروعیت داشته باشد. اما در شرایطی که به بی‌ثباتی اجتماعی یا نقض حقوق دیگران منجر شود، اخلاقی بودن آن ممکن است زیر سؤال رود.

این تحلیل نشان می‌دهد که نافرمانی مدنی، اگرچه یکی از ابزارهای مهم برای مبارزه با بی‌عدالتی است، اما با چالش‌های گسترده‌ای از لحاظ حقوقی، اخلاقی و اجتماعی روبه‌روست. توازن بین اعتراض به قوانین ناعادلانه و حفظ نظم اجتماعی، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی در بررسی مشروعیت و اخلاقی بودن نافرمانی مدنی بوده است.

۵. نقد نظریات مخالف نافرمانی مدنی

یکی از اصلی‌ترین نقدهایی که علیه مخالفان نافرمانی مدنی مطرح می‌شود، تفکیک میان قانون و عدالت است. جان رالز در نظریه عدالت خود استدلال می‌کند که نافرمانی مدنی زمانی مشروع است که قوانین از اصول عدالت فاصله بگیرند. رالز معتقد است که نافرمانی مدنی در برابر قوانین ناعادلانه نه‌تنها مجاز است، بلکه به‌عنوان یکی از ابزارهای اخلاقی برای دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق انسانی ضروری است. از این منظر، اگر قوانینی ناعادلانه باشند، صرف اطاعت از آن‌ها نمی‌تواند تضمین‌کننده عدالت باشد. به گفته رالز، قانون باید در خدمت عدالت باشد، نه بالعکس. این دیدگاه به‌طور مستقیم با نقدهایی که مخالفان نافرمانی مدنی به حاکمیت قانون و نظم اجتماعی وارد می‌کنند، در تضاد است. از نظر رالز، نافرمانی مدنی نه به‌عنوان نقض نظم اجتماعی، بلکه به‌عنوان تلاشی برای اصلاح بی‌عدالتی‌های ساختاری و برقراری نظم عادلانه‌تر دیده می‌شود.

منتقدان دیدگاه‌های مخالف نافرمانی مدنی بر این نکته تأکید دارند که اطاعت مطلق از قانون، حتی زمانی که ناعادلانه باشد، به تقویت و تثبیت نظام‌های ستم‌گر منجر می‌شود. هانس کلسن در نظریه حقوقی خود استدلال می‌کند که قوانین تنها به این دلیل که از سوی یک دولت به تصویب رسیده‌اند، الزامی برای اطاعت ندارند؛ بلکه باید براساس ارزش‌های اخلاقی و اصول عدالت ارزیابی شوند (Kelsen, 2019). این نقد به‌طور خاص به نظریات کسانی مانند توماس هابز پاسخ می‌دهد که بر لزوم اطاعت از قانون در هر شرایطی تأکید دارند. کلسن و دیگر منتقدان این دیدگاه، استدلال می‌کنند که اگر شهروندان هیچ راهی جز اطاعت از قوانین نداشته باشند، حتی اگر این قوانین غیرعادلانه باشند، این مسئله

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

می‌تواند به تقویت استبداد و سرکوب حقوق انسانی منجر شود. به‌عنوان مثال، در نظام‌های استبدادی که آزادی بیان و مشارکت سیاسی سرکوب می‌شود، نافرمانی مدنی تنها راهکار مؤثر برای مقابله با ظلم و بی‌عدالتی است.

یکی دیگر از نقدهای مهم علیه مخالفان نافرمانی مدنی، این است که نافرمانی مدنی می‌تواند به تقویت مشروعیت نظام دموکراتیک منجر شود، نه تضعیف آن. کارلوس نینو در بررسی رابطه میان نافرمانی مدنی و دموکراسی استدلال می‌کند که نافرمانی مدنی درواقع می‌تواند به اصلاح و بهبود نهادهای دموکراتیک کمک کند. او معتقد است که نافرمانی مدنی باعث می‌شود که نظام دموکراتیک به نیازها و نگرانی‌های اقشار محروم و سرکوب‌شده پاسخ دهد و از این طریق، نهادهای دموکراتیک بهبود یابند (Nino, 2011). به‌طور خاص، نافرمانی مدنی در جوامع دموکراتیک به‌عنوان ابزاری برای بررسی و اصلاح بی‌عدالتی‌ها عمل می‌کند. نینو معتقد است که نافرمانی مدنی نه‌تنها تهدیدی برای مشروعیت نظام دموکراتیک نیست، بلکه می‌تواند به تقویت اعتماد عمومی به نهادهای دموکراتیک منجر شود، زیرا نشان می‌دهد که این نهادها قادر به انعطاف و پاسخگویی به خواسته‌های اجتماعی هستند.

منتقدان مخالفان نافرمانی مدنی بر این باورند که استدلال‌های آن‌ها معمولاً بر یک فرض نادرست استوار است: این فرض که قانون همواره عادلانه است و نقض آن می‌تواند به بی‌نظمی منجر شود. اما کیملیکا استدلال می‌کند که قانون باید در پرتو ارزش‌های اخلاقی ارزیابی شود. او معتقد است که اخلاق و قانون باید در تعامل باشند و نافرمانی مدنی زمانی مشروع است که قانون با اصول اخلاقی مغایرت داشته باشد. به گفته کیملیکا، احترام به قانون زمانی معنادار است که این قانون با عدالت و حقوق انسانی سازگار باشد (Kimlicka, 2020). در این دیدگاه، قانون تنها به این دلیل که به‌طور رسمی تصویب شده است، الزام‌آور نیست؛ بلکه باید از ارزش‌های بنیادین اخلاقی مانند عدالت، برابری و آزادی پیروی کند. بنابراین، نافرمانی مدنی که به دنبال بازگرداندن این اصول به قانون است، می‌تواند مشروعیت اخلاقی و حقوقی داشته باشد.

یکی از نقدهای رایج مخالفان نافرمانی مدنی این است که شهروندان باید از مسیرهای قانونی و دموکراتیک برای تغییر استفاده کنند و نافرمانی مدنی، این مسیرها را نادیده می‌گیرد. اما منتقدان این دیدگاه، مانند هاوارد زین، استدلال می‌کنند که این مسیرهای

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

قانونی اغلب ناکارآمد هستند و نمی‌توانند به‌طور مؤثر به بی‌عدالتی‌های سیستماتیک پاسخ دهند. زین معتقد است که نافرمانی مدنی به‌عنوان یک ابزار ضروری برای اصلاحات در مواقعی به کار می‌رود که نهادهای قانونی ناتوان از تأمین عدالت اجتماعی و حقوق بشر هستند (Zinn, 2019). این نقد به‌ویژه در مواردی که نهادهای قانونی به دلیل نفوذ قدرت‌های اقتصادی و سیاسی قادر به پاسخگویی به خواسته‌های عمومی نیستند، اهمیت پیدا می‌کند. زین تأکید می‌کند که نافرمانی مدنی به‌عنوان یک روش مسالمت‌آمیز و اخلاقی می‌تواند به جلب توجه عمومی به بی‌عدالتی‌ها کمک کند و فشار لازم برای تغییر را ایجاد کند.

نتیجه‌گیری

نافرمانی مدنی همواره یکی از مباحث پرچالش و در عین حال ضروری در فلسفه حقوق و اندیشه‌های عدالت‌طلبانه بوده است. این مفهوم، به‌ویژه در شرایطی که نهادهای قانونی و حقوقی قادر به تأمین عدالت اجتماعی نیستند، به‌عنوان یک ابزار اخلاقی و عملی برای مقاومت در برابر قوانین ناعادلانه مطرح می‌شود. با این حال، مشروعیت نافرمانی مدنی نه‌تنها در ارتباط با عدالت و حقوق انسانی بلکه در تلاقی با مسائل پیچیده‌تری همچون حاکمیت قانون، نظم اجتماعی و مشروعیت حکومت‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک قرار دارد. از منظر فلسفه حقوق، نافرمانی مدنی به‌طور خاص به مسئله تقابل میان قانون و عدالت اشاره دارد. جان رالز و دیگر فیلسوفانی که از نافرمانی مدنی حمایت می‌کنند، معتقدند که این عمل زمانی مشروع است که به بی‌عدالتی‌های بنیادین واکنش نشان دهد و از اصول اخلاقی حمایت کند. نافرمانی مدنی در این دیدگاه، یک پاسخ اخلاقی به قوانینی است که از اصول عدالت فاصله گرفته‌اند. این نوع مقاومت، برخلاف انقلاب یا شورش، به دنبال نابودی نظم موجود نیست، بلکه هدف آن اصلاح و تصحیح نهادهای حقوقی و سیاسی برای تضمین عدالت و برابری است. اما چالش اصلی نافرمانی مدنی در تقابل با اصول حاکمیت قانون نهفته است. مخالفان نافرمانی مدنی استدلال می‌کنند که نقض آگاهانه قوانین، حتی با انگیزه‌های اخلاقی، می‌تواند به تضعیف احترام به قانون و افزایش هرج‌ومرج اجتماعی منجر شود. با این حال، این دیدگاه مخالف توسط بسیاری از فیلسوفان به نقد کشیده شده است. هانس کلسن و دیگر منتقدان مخالفان نافرمانی مدنی بر این باورند

نوید زمانه قدیم و همکار - دورهٔ اول - شمارهٔ اول - ۱۴۰۴

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

که قانون تنها در صورتی مشروعیت دارد که با عدالت سازگار باشد. به بیان دیگر، اگر قوانین ناعادلانه باشند، پیروی بی‌چون‌وچرا از آن‌ها به معنای تقویت بی‌عدالتی و ظلم خواهد بود. از این منظر، نافرمانی مدنی نه‌تنها تهدیدی برای نظم اجتماعی نیست، بلکه ابزاری است برای بازگرداندن عدالت به نظام‌های حقوقی و اجتماعی. نکته مهم دیگر که در بحث نافرمانی مدنی باید مورد توجه قرار گیرد، رابطه میان نافرمانی مدنی و دموکراسی است. برخی معتقدند که نافرمانی مدنی در جوامع دموکراتیک که شهروندان از حق مشارکت در فرآیندهای قانونی و سیاسی برخوردارند، مشروعیت ندارد. اما منتقدان این دیدگاه، مانند کارلوس نینو، بر این باورند که نافرمانی مدنی می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای تقویت نهادهای دموکراتیک عمل کند. در شرایطی که نهادهای دموکراتیک از کارکرد خود منحرف می‌شوند یا نمی‌توانند به بی‌عدالتی‌های موجود پاسخ دهند، نافرمانی مدنی می‌تواند به تصحیح و بهبود این نهادها کمک کند و از این طریق، اعتماد عمومی به دموکراسی را افزایش دهد. مسئله مشروعیت نافرمانی مدنی در نظام‌های استبدادی و غیردموکراتیک پیچیدگی بیشتری دارد. در این نظام‌ها که نهادهای قانونی به‌طور مستقیم حقوق انسانی را نقض می‌کنند و به جای تأمین عدالت به سرکوب و استبداد دامن می‌زنند، نافرمانی مدنی اغلب به‌عنوان تنها ابزار مؤثر برای مقابله با ظلم و استبداد شناخته می‌شود. در این شرایط، نافرمانی مدنی نه‌تنها مشروعیت دارد، بلکه به‌عنوان یک وظیفه اخلاقی برای مقاومت در برابر قوانین ناعادلانه و سرکوب‌گرانه مطرح می‌شود. از لحاظ اخلاقی، بسیاری از فیلسوفان معتقدند که نافرمانی مدنی زمانی مشروع و اخلاقی است که به‌طور مسالمت‌آمیز انجام شود و هدف آن اصلاح بی‌عدالتی‌ها و حفاظت از حقوق انسانی باشد. مارتین لوتر کینگ و دیگر رهبران جنبش‌های حقوق مدنی بر این باور بودند که نافرمانی مدنی می‌تواند به جامعه کمک کند تا با بی‌عدالتی‌های تاریخی و ساختاری مقابله کند و به یک نظم عادلانه‌تر و انسانی‌تر دست یابد. کینگ بر این باور بود که نافرمانی مدنی، هنگامی که با اصول اخلاقی و هدف عدالت‌خواهانه همراه باشد، نه‌تنها مجاز است، بلکه یک ضرورت اخلاقی است. در نهایت، نافرمانی مدنی در فلسفه حقوق به‌عنوان ابزاری مشروع برای مبارزه با بی‌عدالتی و نابرابری شناخته می‌شود، اما مشروعیت آن همواره در تلاقی با مسائل پیچیده‌ای چون نظم اجتماعی، احترام به قانون، و دموکراسی قرار دارد. تحلیل‌های ارائه‌شده نشان می‌دهند که نافرمانی مدنی، اگرچه با چالش‌های حقوقی و

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اخلاقی روبه‌روست، اما در بسیاری از موارد به‌عنوان یکی از مؤثرترین ابزارهای مقاومت و تغییرات اجتماعی و حقوقی به‌کار رفته است. این نوع مقاومت، با هدف اصلاح نظام‌های ناعادلانه و تأمین حقوق بشر، می‌تواند به برقراری نظم عادلانه‌تر و تحقق عدالت اجتماعی کمک کند.

منابع

- اکبری، مینا. (۱۳۹۷). «امکان یا امتناع حق نافرمانی مدنی در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، رساله دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران (پردیس فارابی).
- فهیمی، شبنم. (۱۴۰۲). «نافرمانی مدنی از منظر فلسفه غرب و کاربست آن در نظام حقوقی ایران»، رساله دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز.
- مدنی، زرین. (۱۳۹۹). «نافرمانی مدنی و حاکمیت قانون در نظام‌های غیردموکراتیک»، رساله دکتری، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.

Reference

- Arendt, H. (1970). On Violence. Harcourt.
- Brownlee, K. (2012). Conscience and Conviction: The Case for Civil Disobedience. Oxford University Press.
- Burke, E. (2010). Reflections on the Revolution in France. Oxford University Press.
- Camus, A. (2013). The Rebel. Penguin Books.
- Celikates, R. (2016). Democratic Disobedience: Civil Disobedience and the Liberal Tradition. Oxford University Press.
- Dalton, D. (1993). Mahatma Gandhi: Nonviolent power in action. Columbia University Press.
- Delmas, C. (2018). A Duty to Resist: When Disobedience Should Be Uncivil. Oxford University Press.
- Finnis, J. (2011). Natural Law and Natural Rights. Oxford University Press.
- Gessen, R. (2020). Civil Disobedience: Moral and Legal Justifications. Cambridge University Press.
- Gilligan, C. (2013). Civil Disobedience and the Courts: An Examination of Judicial Responses. Yale Law Journal.
- Habermas, J. (1985). Civil Disobedience: Litmus Test for the Democratic Constitutional State. Berkeley Law Review, 30(3), 819-841.
- Hitchens, C. (2014). Why Orwell Matters. HarperCollins.
- Hobbes, T. (1996). Leviathan. Cambridge University Press.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- Howard, R. (2020). Civil Disobedience and the Quest for Justice: A Global Perspective. Cambridge University Press.
- Inat, M. (2018). Democratic Disobedience: How Protest Strengthens Representative Democracy. Princeton University Press.
- Kelsen, H. (2019). General Theory of Law and State. Harvard University Press.
- Kershnar, S. (2019). Civil Disobedience: A Philosophical Defense of Protest and Lawbreaking. Cambridge University Press.
- Kimlicka, W. (2020). Contemporary Political Philosophy: An Introduction. Oxford University Press.
- King, M. L. (2018). Why We Can't Wait. Penguin Modern Classics.
- Locke, J. (1999). Two Treatises of Government. Cambridge University Press.
- Markovits, D. (2005). Civil Disobedience and the Rule of Law: From Civil Disobedience to Civil Disobedient Obedience. Yale Law Review.
- Murphy, L. (2017). What We Owe to Each Other: Ethics and Civil Disobedience. Harvard University Press.
- Nino, C. S. (2011). The Ethics of Human Rights. Oxford University Press.
- Nozick, R. (2013). Anarchy, State, and Utopia. Basic Books.
- Plato. (2000). The Last Days of Socrates (H. Tredennick, Trans.). Penguin Classics.
- Rawls, J. (1971). A Theory of Justice. Harvard University Press.
- Rawls, J. (2005). A Theory of Justice (Revised Edition). Harvard University Press.
- Raz, J. (2019). The Authority of Law: Essays on Law and Morality. Oxford University Press.
- Rousseau, J. J. (2010). The Social Contract. Penguin Classics
- Sartre, J. P. (2007). Existentialism is a Humanism. Yale University Press.
- Simmons, A. J. (2016). Moral Principles and Political Obligations. Princeton University Press.
- Smith, W. (2011). Civil Disobedience and Deliberative Democracy. Routledge.
- Turner, S. (2020). Environmental Civil Disobedience: Rights and Resistance in International Law. Cambridge University Press.
- Walzer, M. (2015). Obligations: Essays on Disobedience, War, and Citizenship. Harvard University Press.
- Zinn, H. (2019). A People's History of the United States. HarperCollins.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]